



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریکی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

# میان شکل‌های پیش‌سرمایه‌داری و سرمایه‌داری

## مسئله‌ی جامعه در گروندریسه<sup>۱</sup>

لوکا باسو

ترجمه‌ی: دلشاد عبادی



خرداد ۱۴۰۰

این مقاله ترجمه‌ی انگلیسی مقاله‌ی زیر است:

*Tra forme precapitalistiche e capitalismo: il problema della società nei 'Grundrisse'*, in Sacchetto and Tomba (eds.) 2008, pp. 58–73.

**توضیح مترجم:** اصل متن حاضر به زبان ایتالیایی نوشته شده و کاترین فیدله [Kathryne Fedele] آن را به انگلیسی برگردانده است؛ ترجمه‌ی حاضر بر مبنای همین ترجمه‌ی انگلیسی انجام شده است. زبان به کار رفته در ترجمه‌ی انگلیسی چندان متعارف نیست و به‌رحال «زبان ترجمه» است، بر همین اساس تلاش برای برگرداندن آن به فارسی هم دشوارتر بوده و طبعاً همه‌جا موفق از کار در نیامده است. علاوه‌براین، در ترجمه فرازهای طولانی‌ای که از خود گروندریسه در مقاله آمده است، از ترجمه‌ی فارسی تازه‌ی این اثر استفاده کرده‌ام که قاعدتاً همه‌جا با متن انگلیسی‌ای که مرجع نوشتن این مقاله بوده یکسان نیست. یکی از موارد مهم ترجمه‌ی *Gemeinwesen* به *community* است. در ترجمه‌ی فارسی گروندریسه این اصطلاح به «مجتمع انسانی»، «جماعت»، «امر مشترک» و در موردی مشخص به «نظم زندگی جمعی» برگردانده شده است. در همه‌ی این موارد معادل آلمانی هم در قلاب آمده است تا مشخص باشد ارجاع به چه اصطلاحی است.

\*\*\*

با واکاوی مفهوم جامعه در گروندریسه می‌توان تمایزهای مشخصی را میان ساختارهای مولد درک کرد. مارکس عمدتاً به ترسیم تاریخ عمومی بشریت، و به‌طور مشخص، نظمی که در سراسر تاریخ دنبال شده است علاقه‌ی چندانى نداشت. علاقه‌مندی مارکس در عوض معطوف به فهم سازوکارهای خاص نظام سرمایه‌داری بود. به این ترتیب، ما از نظریه‌ای جامع درباره‌ی صورت‌بندی‌های اجتماعی فاصله می‌گیریم و به سمت واکاوی صورت‌بندی جامعه‌ی سرمایه‌داری و روش‌اش در بدل‌شدن به شیوه‌ی تولید غالب، که با تضادهای مشخصی سرشت‌نمایی می‌شود، حرکت می‌کنیم. نکته‌ی محوری این احتجاج پژوهش شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری در یگانگی و استمرار منحصربه‌فردش است. همه‌ی شکل‌های تولیدی دیگر را باید از همین چشم‌انداز تفسیر کرد. مارکس در قطعه‌ای از مقدمه‌ای به *نقد اقتصاد سیاسی*<sup>۲</sup> تأکید می‌کند:

جامعه‌ی بورژوازی پیشرفته‌ترین و پیچیده‌ترین سامان تاریخی تولید است. از همین‌رو، مقولاتی که بیانگر مناسبات این جامعه‌اند و درک ساختار آن می‌تواند ما را به بینش‌هایی نسبت به ساختار و مناسبات تولیدی تمامی صورت‌بندی‌های اجتماعی از بین‌رفته رهنمون سازد، همان صورت‌بندی‌هایی که جامعه‌ی بورژوازی از دل ویرانه‌ها و عناصر مختلف آن خود را ساخته است و بقایای کاملاً فتح‌نشده‌ی آن کماکان درون این جامعه حفظ شده‌اند و ظرایف آن در این جامعه به اموری آشکارا پراهمیت تکامل یافته‌اند و غیره ... کالبدشناسی انسان کلید فهم کالبدشناسی

---

<sup>۲</sup> در میان ترجمه‌های متعدد مقدمه نک به:

Krahl 1971; Negri 1998; Rovatti 1973; Schmidt 1971a; Gilbert 1981, pp. 262–7; Wilson 1991, pp. 111–19; Janoska (ed.) 1994.

میمون است ... در تمامی شکل‌های [تولیدی] ای که زمین بر آن‌ها حکمفرماست، مناسبات طبیعی نیز کماکان رواج دارد؛ در تمامی شکل‌هایی که سرمایه در آن‌ها حکمفرماست، امر اجتماعی<sup>۳</sup> عنصری تاریخاً بر ساخته محسوب می‌شود.

مادامی که جامعه‌ی بورژوازی<sup>۴</sup> تمایز یافته‌ترین سازمان تاریخی تولید تا به امروز باشد، مقولاتی که بیانگر مناسبات آن هستند نیز مطمئن‌ترین مقولات برای پژوهش ماهیت جوامع کم‌تر پیچیده و مقدم بر آن باقی خواهند ماند. منظور این نیست که مفاهیم برگرفته از سرمایه‌داری<sup>۵</sup> تنوعات تاریخی را ملغای می‌کنند، بلکه به این معناست که به ما امکان می‌دهند تا چنین جنبه‌هایی را در شیوه‌ای توسعه یافته‌تر بررسی کنیم.

مارکس سرمایه‌داری را در شکل مشخصاً تمایز یافته‌اش با توجه به صورت‌بندی‌های پیش‌سرمایه‌داری بررسی می‌کند؛ [از همین رو]، عناصر سازنده‌ی نظام سرمایه‌داری را نمی‌توان به شکلی نابه‌جا و با بی‌قیدی برای [تبیین] دیگر شیوه‌های تولید به کار برد.<sup>۴</sup> با این حال، مسئله این هم نیست که ساختارهای اجتماعی را به ترتیب توالی‌شان بررسی کنیم، بلکه مقصود بررسی آن‌ها از چشم‌اندازی است که از نظم کنونی، یعنی نظم سرمایه‌داری، گسسته باشد: «بنابراین، ناممکن بود و خطا بود اگر مقولات اقتصادی را بنا به ترتیبی در پی هم می‌آوردیم که <منطبق باشد با ترکیبی که > تاریخاً عامل تعیین‌کننده بوده‌اند. برعکس، ترتیب و توالی آن‌ها به وسیله‌ی رابطه‌ای تعیین می‌شود که آن‌ها در جامعه‌ی مدرن بورژوازی با یکدیگر دارند و این، از قضا، وارونه‌ی ترتیبی‌ست که آن‌ها به‌طور طبیعی ظهور یافته‌اند، یا ترتیبی که منطبق با تحول تاریخی‌شان است».<sup>۵</sup> از این منظر، هسته‌ی اصلی استدلال در واکاوی ویژه‌ی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری نهفته است.

پس از بررسی این مسئله، لازم است که به وجوه تمایزات جماعت پیش‌سرمایه‌داری بپردازیم. مارکس در دفترهای چهارم و پنجم گروندریسه که عنوان «شکل‌هایی [از تولید] که بر تولید سرمایه‌دارانه مقدم‌اند»

---

<sup>3</sup> Marx 1973, pp. 105–7.

برای بحثی مفصل‌تر در رابطه با این مضمون نک به:

Basso 2012a, pp. 126–34.

<sup>۴</sup> نک به:

Marx 1973, p105.

در رابطه با عدم تداوم نظام سرمایه‌داری در رابطه با ساختارهای مقدم بر آن، نک به:

Lefort 1978.

<sup>5</sup> Marx 1973, p. 107.

[به نقل از ترجمه‌ی فارسی کمال خسروی و حسن مرتضوی، انتشارات لاهیتا، ص ۶۱ - م]

را بر خود داشت و مارکس در آن به بررسی دست‌کم پنجاه متن تاریخی پرداخته بود، سه شکل متفاوت پیشاسرمایه‌داری را از هم تفکیک می‌کند. نخستین آن‌ها عبارت است از جماعت طبیعی که به شبانی و حیات کوچ‌گرانه اختصاص دارد و بنیان نهاده شده بر مبنای خانواده و اتحاد خانوارها، قبیله و در پیوند مستقیم با زمین است، زمینی که «آزمون‌کده و زرادخانه‌ی بزرگ و فراهم‌آورنده‌ی وسیله‌ی کار، مواد کار و محل سکنا و پایگاه و شالوده‌ی جماعت است. آن‌ها خام‌اندیشانه زمین را هم‌چون مایملک مجتمع انسانی خود و متعلق به زندگی اجتماعی‌ای می‌دانند که از طریق کار زنده خود را تولید و بازتولید می‌کند...»<sup>۶</sup> در این‌جا، اشارات مشخصی آمده است، علاوه بر جماعت اسلاوی به شکل جماعت آسیایی یا شرقی نیز اشاره شده است:<sup>۷</sup> «در شکل (دست‌کم غالب) آسیایی، مالکیت فردی وجود ندارد، بلکه زمین فقط در اختیار افراد است؛ این‌جا، مجتمع انسانی مالک واقعی است، یعنی مالکیت فقط مالکیت اشتراکی بر خاک و زمین است»<sup>۸</sup>.

در بحث مارکسیستی، گفت‌وگوی فراوانی در رابطه با مسئله‌ی شیوه‌ی تولید آسیایی صورت گرفته است، مقوله‌ای که بار دیگر در سرمایه نیز به آن پرداخته می‌شود. اشاره به این نکته ضروری است که مارکس در دوران بسط و تفصیل صورت‌بندی‌های اقتصادی پیشاسرمایه‌داری درک محدودی از جوامع به اصطلاح «بدوی» داشت. علاوه بر این، در این دوران، انسان‌شناسی نیز در مراحل آغازین رشدش قرار داشت. شکل دوم که به عنوان «محصول زندگی‌ای متحرک‌تر و تاریخی‌تر»<sup>۹</sup> معرفی می‌شود، متفاوت با شکل پیشین است و با آن که همواره وجود اجتماع را پیش‌فرض می‌گیرد، در واقع مبتنی بر شهر است، اما شهر به‌مثابه‌ی مکانی که کشاورزان خلق کرده‌اند: «فرد در چنین شرایطی درصدد تأمین معاش خویش است نه کسب ثروت، هدف‌اش حفظ خویش است و بازتولید خود به‌مثابه‌ی عضو مجتمع؛ بازتولید خود به‌مثابه‌ی مالک یک قطعه زمین، و به این عنوان، به‌مثابه‌ی عضو مجتمع»<sup>۱۰</sup>.

در مقایسه با شکل نخست، «مایملک فرد در این‌جا، برخلاف شکل نخست، به‌طور بی‌واسطه مایملک مجتمع نیست»<sup>۱۱</sup> از این شکل دوم پیشاسرمایه‌داری، که عنصر جنگ در آن نقشی اساسی ایفا می‌کند، دو مدل وجود دارد: مدل مربوط به تاریخ باستان کلاسیک یونان-روم و مدل ژرمنی. برده‌داری جنبه‌ی اصلی نظام باستانی محسوب می‌شود. وجه‌متمایزده‌ی مدل اجتماعی ژرمنی که مبتنی بر سکنی‌گزینی

<sup>6</sup> Marx 1973, p. 472. [به نقل از ترجمه‌ی فارسی، ص ۳۷۱ - م.]

<sup>7</sup> See Sofri 1969.

<sup>8</sup> Marx 1973, p. 484. [به نقل از ترجمه‌ی فارسی، صص ۳۷۸-۳۷۹ - م.]

<sup>9</sup> Marx 1973, p. 474. [ترجمه‌ی فارسی (ص ۳۷۳) در این‌جا متفاوت بود - م.]

<sup>10</sup> Marx 1973, p. 476. [به نقل از ترجمه فارسی، ص ۳۷۵ - م.]

<sup>11</sup> Marx 1973, pp. 474-5. [به نقل از ترجمه‌ی فارسی ص ۳۷۳ - م.]

منفرد بود،<sup>۱۲</sup> در مقایسه با مدل کلاسیک از این قرار است: «در جهان باستان شهر و حومه‌اش واحد اقتصادی یک‌پارچه‌ای است؛ در جهان ژرمنی، مقر اربابی ... خود نقطه‌ای میان زمین‌های متعلق به آن است ...»<sup>۱۳</sup> سومین نوع اجتماع پیشاسرمایه‌داری که پیشرفته‌تر از قبلی‌هاست، اجتماع فئودالی است. تمایزش با دیگر شکل‌ها آن است که از دل تولید کارگاهی برخاسته است، تولیدی مبتنی بر صنعت‌گرانی که در قالب رسته‌ها سازمان یافتند. از همین‌رو، این شکل مبتنی است بر تولیدی تخصصی‌شده که از کالاها مستقل است: «در این‌جا، **رابطه‌ی اربابی** به منزله‌ی رابطه‌ی بنیادین تصرف است»<sup>۱۴</sup>. به این ترتیب، در سومین شکل پیشاسرمایه‌داری مسئله‌ی بندگی سرف نقشی تعیین‌کننده بر عهده می‌گیرد.

حال و هوای کلیت بررسی مارکس تحلیلی است نه تاریخی؛ واضح است که مسئله بر سر «توالی» مکانیکی مراحل مختلف نیست. آشکار است که در چنین بازسازی [نظری]‌ای، با مخاطره‌ای مواجه می‌شویم که به فلسفه‌ی تاریخ مربوط می‌شود، مخاطره‌ای که در مفصل‌بندی سیر حرکت از نخستین به سومین اجتماع پیشاسرمایه‌داری و از آن‌جا به [جامعه‌ی] سرمایه‌داری بروز می‌کند. مارکس در یکایک این نمونه‌ها (و این مسئله به صورت مشخص در واکاوی‌اش از فئودالیسم آشکار است) به بررسی تمام‌وکمال تضادهای خاص ساختارهای پیشاسرمایه‌داری نمی‌پردازد. بلکه آن‌ها را برای واکاوی تولید سرمایه‌داری هم‌چون نقاط ارجاعی سازنده در نظر می‌گیرد. کار مارکس این نیست که پیش از سرمایه‌داری، یعنی در «پیشاتاریخ» سرمایه، به ترسیم منطق خطی و یکپارچه‌ی تاریخ بپردازد؛ علاوه‌براین، می‌توان تصدیق کرد که برده‌داری، فئودالیسم و سرمایه‌داری تنها در اروپا به این ترتیب ظهور کردند: مارکس هرگز قائل نبود که فئودالیسم به سرمایه‌داری نمی‌انجامد.<sup>۱۵</sup> قطع نظر از این‌ها، در این شکل‌های پیشاسرمایه‌داری، «تلقی افراد از خویش نه به‌مثابه‌ی کارگر، بلکه هم‌چون مالک است؛ همانا اعضای یک جماعت که در عین حال به کار نیز مشغول‌اند. هدف این کار آفرینش ارزش نیست ...

<sup>۱۲</sup> در رابطه با ویژگی‌های مدل ژرمنی، نک به: Marx 1857–8a, Vol. 2

<sup>۱۳</sup> Marx 1973, p. 484. [به نقل از ترجمه‌ی فارسی، ص ۳۷۸ - م]

<sup>۱۴</sup> Marx 1973, p. 500. [به نقل از ترجمه‌ی فارسی، ص ۳۹۳ - م]

<sup>۱۵</sup> این جمله و جمله‌ی پیش‌چندان همساز با یکدیگر به نظر نمی‌آیند. در جمله‌ی قبل نویسنده بر این تأکید دارد که سیر معمول شیوه‌های تولید، به ترتیب ذکرشده، منحصر به تاریخ اروپاست، در نتیجه در نقاط دیگر جهان می‌توان سیر متفاوتی را طی کند. اما در جمله‌ی بعد بر این تأکید دارد که مارکس معتقد بود که سرمایه‌داری ضرورتاً از فئودالیسم برمی‌آید. احتمالاً ظرایف دیگری در متن ایتالیایی در کار بوده که به ترجمه‌ی انگلیسی منتقل نشده است. کماکان اگر بخواهیم تناقض ظاهری این جمله را در شکل فعلی رفع کنیم، باید گفت که مارکس از سویی معتقد بود که سیر تحول شیوه‌های تولید وابسته به بستر و تاریخ اروپایی آن‌ها بوده است، اما اگر شکل فئودالیسم اروپایی در هر جایی از جهان تکامل می‌یافت، لاجرم به شکلی از سرمایه‌داری منجر می‌شد - م.

بلکه هدف‌اش حفظ و بقای مالک منفرد و خانواده‌ی او و نیز کل مجتمع در این زندگی اجتماعی است».<sup>۱۶</sup>

در این روایت: «افراد در چنین جامعه‌ای، اگرچه مناسبات‌شان شخصی‌تر به نظر می‌رسد، فقط به عنوان افراد در تعینی خاص، مثلاً به عنوان ارباب فئودالی و واسال، ارباب ملک اربابی و سرف و غیره یا به عنوان اعضای کاست‌ها و غیره، یا به عنوان اعضای یک رسته و غیره، در ارتباط با یک‌دیگر قرار می‌گیرند».<sup>۱۷</sup>

در شکل‌های پیشاسرمایه‌داری، انسان‌ها در مقام اعضای یک اجتماع، که در آن جاگیر شده و به آن وابسته‌اند، به جماعت [Gemeinwesen] شکل می‌دهند. [به این ترتیب] آن‌چه به اجبار سربرمی‌آورد، تفاوت میان ساختار اجتماعی مدرن و ساختار سابق بر آن است: «این در حقیقت وضعیتی است بسیار متفاوت با وضعیتی که در آن فرد، یا فردی که به‌طور تاریخی یا خودپو به خانواده یا قبیله بسط یافته (بعدها مجتمع انسانی)، خود را مستقیماً با <بهره‌گیری> از طبیعت بازتولید می‌کند، یا در آن، فعالیت مولدش در تولید و سهم‌اش از تولید به‌شکل خاص کار و محصول متکی است، و رابطه‌اش با دیگران همانا به این شیوه‌ی ویژه تعیین می‌شود».<sup>۱۸</sup>

بنابراین، بازتولید فرد، آن‌چنان که به کلیتی بزرگ‌تر، به یک جماعت، یک اجتماع، تعلق دارد و کم‌ترین امکانی هم برای استقلال از آن ندارد اصل اساسی چنین صورت‌بندی‌هایی محسوب می‌شود. از این واکاوی می‌توان دریافت که در ساختارهای پیشاسرمایه‌داری، «هدف اقتصادی عبارت است از تولید ارزش مصرفی» و بنابراین، فرد با شرایط عینی کار به‌مثابه‌ی شرایط متعلق به خود ارتباط برقرار می‌کند و ارتباط با زمین نیز از رهگذر اجتماع برقرار می‌شود:<sup>۱۹</sup> «در این‌جا فرد هرگز نمی‌تواند جایگاهی محوری داشته باشد و هم‌چون کارگر صرف و آزاد پدیدار شود».<sup>۲۰</sup> در شکل‌های پیشاسرمایه‌داری، پیش‌فرض‌های گردش نسبت به تولید بیرونی‌اند: تولید همواره به انگیزه‌های جدید و بیرونی نیاز دارد تا خود را «مجدداً راه‌اندازی کند». تولید قادر به خودتجدیدگری [self-renewal] نیست. نمی‌تواند موفق به این‌همان‌سازی خود با بازتولید عمومی انسان شود. در چنین وضعیتی، گردش کالاها و تضادهای

<sup>16</sup> [به نقل از ترجمه‌ی فارسی، ص ۳۷۱ - م.] Marx 1973, pp. 471-2.

<sup>17</sup> [به نقل از ترجمه‌ی فارسی، ص ۱۱۰ - م.] Marx 1973, p. 163.

<sup>18</sup> [به نقل از ترجمه‌ی فارسی، ص ۱۰۵ - م.] Marx 1973, p. 157.

<sup>19</sup> Marx 1973, p. 115.

<sup>20</sup> [به نقل از ترجمه‌ی فارسی، ص ۳۸۰ - م.] Marx 1973, p. 485.

اجتماعی امور درون‌ماندگار فرایند مولد محسوب نمی‌شوند: تعارضات مستقیماً شرایط کار مشترکی را متجسم نمی‌سازند.

وجه‌میزی ساختارهای پیش‌سرمایه‌داری، وحدت جوهری آن‌هاست: وحدت انسان با زمین، یا دقیق‌تر، با شرایط عینی کار و با دیگر انسان‌ها.<sup>۲۱</sup> این «اندام‌وارانگاری» [organicism] لاجرم سرشتی استبدادی را نمایان می‌سازد و انسان تکین را چنان به اجتماع «الصاق می‌کند» که گویی به بند نافی وصل است: معمولاً اینجا به استعاره‌ی «زنجیر» می‌رسیم. چنین وحدتی، که بر حفظ اعضایش، بر بازتولید آن‌ها در مقام مالکان [شرایط کار] متمرکز است، محصول تکامل ناچیز نیروهای مولد است.<sup>۲۲</sup> با سازمانی سروکار داریم که مبتنی بر روابطی شخصی به میانجی طبیعت است.<sup>۲۳</sup> حتی اگر زمین بین افراد تقسیم شده باشد، آن‌ها مادامی مالکان زمین محسوب می‌شوند که عضوی از اجتماع باشند. از واکاوی مقدمه ۱۸۷۵ این ایده آشکار می‌شود که در صورت‌بندی‌های پیش‌سرمایه‌داری، انسان نه در تکینه‌گی‌اش بلکه در رابطه با یک کل [Ganze]، یک کلیت اندام‌وار، واجد ارزش دانسته می‌شود: «ما هرچه بیش‌تر و ژرف‌تر در تاریخ به عقب برگردیم، به همان میزان فرد را و بنابراین، انسان منفرد تولیدکننده را نیز، هم‌چون عضو و جزئی متکی و پیوسته به یک کل بزرگ‌تر می‌بینیم: نخست، به شیوه‌ای کاملاً طبیعی در خانواده و متعلق به خانواده‌ی <بزرگ‌تری> که تا حد یک قبیله گسترش یافته است...».<sup>۲۴</sup>

در نخستین فصل سرمایه، با وجود این‌که بحثی جدی درباره‌ی شکل‌های پیش‌سرمایه‌داری غایب است، کماکان به بحث در رابطه با شکل‌هایی پرداخته می‌شود که با توجه به شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، ساختارهایی مقدم محسوب می‌شوند:

در شیوه‌های تولیدی آسیایی کهن، دوران باستان و غیره، تبدیل محصولات به کالا و بنابراین، هستی متعین انسان به عنوان تولیدکننده‌ی کالا، نقش فرعی دارد؛ ... این سازواره‌های اجتماعی تولید باستانی، به مراتب ساده‌تر و شفاف‌تر از سازواره‌های جامعه‌ی بورژوازی‌اند. اما آن‌ها یا بر ناپختگی بشر از نظر فردی متکی‌اند که هنوز بندنافش را از پیوند طبیعی با انسان نوعی نبریده است، یا به مناسبات بی‌واسطه‌ی خدایگانی و بندگی متکی‌اند.<sup>۲۵</sup>

<sup>21</sup> See Marx 1973, p. 97.

<sup>22</sup> See Marx 1973, pp. 123–4 در رابطه با شکل‌های پیش‌سرمایه‌داری نک به:

Hobsbawm 1964; Hindess & Hirst 1975; Carandini 1979

<sup>23</sup> See Marx 1973, pp. 98–9.

<sup>24</sup> Marx 1973, p. 84. [به‌نقل از ترجمه‌ی فارسی، ص ۴۲ - م.]

<sup>25</sup> Marx 1952, p. 35. [به‌نقل از ترجمه‌ی فارسی حسن مرتضوی، نشر لاهیتا، ص ۱۰۶-۱۰۷ - م.]

تکامل خودمختار و مستقل فرد، در این قسم صورت‌بندی‌های تولیدی، نه قابل تصور است و نه میل به آن تشویق می‌شود: «در مراحل آغازین تکامل، فرد منفرد غنی‌تر به نظر می‌رسد، زیرا هنوز غنای مناسباتش را <بیرون از خود> ساخته و پرداخته نکرده و هنوز آن‌ها را به‌مثابه‌ی قدرت‌ها و مناسبات اجتماعی مستقل در برابر خود قرار نداده است».<sup>۲۶</sup>

مارکس در مقدمه مشخصاً به دومین نوع اجتماع پیشاسرمایه‌داری اشاره می‌کند که (مطابق با دسته‌بندی‌هایی که در گروندریسه طرحی از آن‌ها ارائه کرده است) تمدن باستانی نمونه‌ی آن به‌شمار می‌رود و حاکی از عقب‌ماندگی مناسبات تولیدی است؛ مارکس در این‌جا بر بی‌معنایی تمایلات نوستالژیک برای چنین جوامعی تأکید می‌کند: «انسان بالغ دوباره کودک نمی‌شود، مگر آن‌که کودک‌گون شود. ... یونانیان کودکانی طبیعی و بهنجار بودند. جاذبه‌ی هنرشان برای ما در تناقض با مرتبه‌ی اجتماعی تکامل‌نیافته‌ای که در آن زاندند و روئیدند، نیست».<sup>۲۷</sup>

چنان‌که پیش‌تر هم گفتیم، مارکس قصد نداشت که خطوط تاریخ عمومی بشریت را ترسیم کند. بلکه، می‌خواست عناصر سازنده‌ی تولید سرمایه‌داری را، در «تمایز ویژه»‌ی‌شان با شکل‌های پیشاسرمایه‌داری، درک کند. از آن‌جا که وجه ممیزه‌ی سرمایه‌داری، جدایی [Trennung] است، مارکس متمایل به واکاوی عنصر جدایی‌ساز مختص سرمایه‌داری است، نه واکاوی وحدت پیشاسرمایه‌داری. [مارکس] وحدت شکل‌های پیشاسرمایه‌داری را از رهگذر استعاره‌هایی هم‌چون «بند ناف» و «زنجیر» خاطر نشان می‌سازد: در روایت مورد بحث، [مسیر] تکامل فرد به‌نظر «مسدود» می‌رسد. به‌معنایی دقیق، به‌واقع می‌توان تصدیق کرد که پیش از شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری هم «فرد» و هم «جامعه» هر دو مقولاتی تصورناپذیر محسوب می‌شدند. برای مشخص کردن وضعیت پیشاسرمایه‌داری، بدون آن‌که به مفهوم فرد ارجاع دهیم، باید به مقوله‌ی انسان، آن‌هم در رابطه‌ی جدایی‌ناپذیرش با اجتماعی که به آن تعلق دارد و از آن قابل تفکیک نیست اشاره کنیم. درواقع، چنان‌که مشاهده کردیم، مفهوم فرد خودمختار و مستقل که از قیود پیشین رهاست، مفهومی تصورناپذیر بود. در رابطه با مفهوم جامعه، مسئله پیچیده‌تر است، چراکه هر بار نوعی تاریخ جوامع سر بر می‌آورد: جامعه‌ی بدوی، جامعه‌ی برده‌داری یا جامعه‌ی برده‌داری باستان، جامعه‌ی فئودالی، جامعه‌ی بورژوازی و جامعه‌ی کمونیستی.

با این‌همه، می‌توان تصدیق کرد که مفهوم جامعه، در معنای دقیق کلمه، تنها به جامعه‌ی بورژوازی مربوط می‌شود، مادامی که با مقیاس مبادله‌ی اندام‌وار میان انسان و طبیعت، که مشخصاً شکلی تاریخی به خود

<sup>26</sup> [به‌نقل از ترجمه‌ی فارسی گروندریسه، ص ۱۰۹ - م.] Marx 1973, p. 162.

<sup>27</sup> [به‌نقل از ترجمه‌ی فارسی، ص ۶۵ - م.] Marx 1973, p. 111.

گرفته است، تعین یابد.<sup>۲۸</sup> وجود مرحله‌ای بسیار تکامل یافته لازم است تا بتوان از جامعه سخن گفت، مرحله‌ای که در آن افراد به ارتباطی دوجانبه و جهانشمول وارد می‌شوند و مناسبات خصلتی خودبه‌خودی می‌گیرند، چیزی شبیه به طبیعت ثانویه. مارکوزه تصدیق می‌کند که «موتور و جهت کارآمدی جامعه، به‌جای تجدیدحیات و تکرار ابدی وجود خود، به بازتولید اختصاص داده شده است».<sup>۲۹</sup> پویه‌ای ذاتی درون جامعه وجود دارد، یک بازگشایی مداوم راه‌حل‌های از پیش تعیین نشده که طبیعت آن را به تمامی مشروط نساخته است. مارکس به‌منظور اشاره به شکل‌های پیشاسرمایه‌داری، از اصطلاحاتی چون قبیله و اجتماع [یا جماعت] استفاده می‌کند، چراکه این‌ها ساختارهایی «طبیعی» هستند؛ در این‌جا با عنصری ایستا و ثابت سروکار داریم که ظاهراً تغییرناپذیر است. اما، فارغ از کاربرد اصطلاحات، و از همین‌رو، فارغ از این امر که مارکس برای اشاره به شکل سرمایه‌داری از اصطلاح جامعه استفاده می‌کند، جامعه‌ی واقعی حاصل نمی‌شود، مگر از رهگذر نظام سرمایه‌داری بالفعل. در این رابطه، قطعه‌ای از صورت‌بندی‌های اقتصادی پیشاسرمایه‌داری به‌وضوح گویاست: از داخل این ساختارها: «افراد می‌توانند حضور و ظهوری بزرگ داشته باشند. اما در این‌جا تحول و توسعه‌ای آزاد و کامل چه برای فرد، چه برای جامعه قابل‌تصور نیست، زیرا چنین تحولی با مناسبات آغازین [انسان و اجتماع] در تناقض قرار دارد».<sup>۳۰</sup>

از مقایسه‌ی میان مقولات فرد و جامعه در شکل‌های تولید [متفاوت] دو جنبه‌ی قابل‌توجه برجسته می‌شود. نخستین جنبه به شناسایی امری بدیع [novum] از سوی مارکسیسم مربوط می‌شود، امری که با اتکا بر مقایسه‌ی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری با اجتماعات سابق حاصل می‌شود: این امر به گسستی زیرساز منجر می‌شود که [یکسره] از مختصات جاافتاده [ی بحث] می‌گند و امکانی فراهم می‌کند تا به بحث از «افراد»، و نه انسان‌ها، و بحث از جامعه به‌مثابه‌ی شبکه‌ی پیچیده‌ای از مناسبات اجتماعی بپردازیم. طبق نظر مارکس:

چنین است که سرمایه، به‌میانجی اعضای جامعه، نخست جامعه‌ی بورژوازی را می‌سازد و تصرف جهان‌شمول طبیعت و تصرف سپهر پیوندهای اجتماعی را موجب می‌شود. تأثیر عظیم تمدن‌ساز سرمایه از همین‌جاست. تولید مرتبه‌ای از جامعه که در برابر آن، همه‌ی مراتب پیشین جامعه هم‌چون تطور موضعی و منطقه‌ای انسانیت و به‌مثابه‌ی بُت‌پنداری طبیعت پدیدار می‌شوند. ... سرمایه بنا به این گرایش خویش، این تصور را به ورای سدها و پیش‌داوری‌ها و نیز فرای خدایگان‌سازی از طبیعت و ارضای سنتی و درویشانه‌ی نیازهای موجود و محدود به مرزهای

<sup>28</sup> See Krahl 1971.

<sup>29</sup> See Marcuse 1928, p. 49.

<sup>30</sup> Marx 1973, p. 487. [م - ۳۸۱ - ص ۳۸۱] به نقل از ترجمه‌ی فارسی گروندریسه، ص ۳۸۱ - م.

معین و بازتولید شیوه‌های زندگی کهن مهمیز می‌زند. سرمایه علیه همه‌ی این شرایط ویرانگر است و همواره انقلابی، درهم‌شکننده و فروریزنده‌ی همه‌ی دیوارهایی است که پیشرفت نیروهای بارآور، گسترش نیازها [و] بسیارگونی تولید ... را سد می‌کنند.<sup>۳۱</sup>

به این ترتیب، در تقابل با تداوم تکامل تاریخی، این‌جا با «آغازی تازه» سروکار داریم که حاکی از گسستی ریشه‌ای، نوعی جهش در انسان، است. مضمون «بازار جهان‌گستر» به «انقلاب مستمر» سرمایه می‌انجامد، چراکه این دومی همواره در تکاپو برای فرا رفتن از موانع تحمیلی است: در این معنا، گروندریسه مملو است از تنش دائمی به سمت بازار جهانی، تا اندازه‌ای که مارکس تصدیق می‌کند «از این‌روست که بازار جهانی به یک‌سان پیش‌فرض تمامیت و حامل‌اش است».<sup>۳۲</sup> از این منظر، بُعد جهانی به‌شکلی ساختاری درون مفهوم سرمایه حک شده است.

در این پرداخت مضمونی به «انقلاب مستمر» سرمایه دشواری‌هایی رخ می‌نمایند، مشخصاً، دشواری‌هایی مربوط به واکاوی خاص شکل‌های پیش‌سرمایه‌داری. مارکس تأکید می‌کند که هر دورانی دوران سابق را تفسیر می‌کند (برای مثال، این امر در رابطه با جامعه‌ی بورژوازی در مقایسه با جامعه‌ی قرون وسطی و هم‌چنین، مسیحیت در مقایسه با جهان کفر صادق است) آن‌هم تفسیری کاملاً تک‌خطی، به‌نحوی که قابلیت انتقاد از خود را از دست می‌دهد: او در مقدمه تصدیق می‌کند که: «آن‌چه توسعه‌ی تاریخی خوانده می‌شود، در اساس، بر این امر مبتنی‌ست که شکل تالی همیشه شکل مقدم‌برخود را در حکم پله‌ای به‌سوی خود می‌بیند و چون بسیار به‌ندرت و فقط تحت شرایط معینی قادر است از خود انتقاد کند — بدیهی‌ست که این‌جا سخن بر سر دوران‌هایی تاریخی، که خود را روبه‌زوال برمی‌شناسند، نیست — همواره دریافتی یک‌سویه از خود دارد».<sup>۳۳</sup>

به‌رغم این‌ها، خود مارکس که از ضرورت واکاوی عصر سرمایه‌داری آغاز می‌کرد، پژوهش‌اش درباره‌ی شکل‌های پیش‌سرمایه‌داری از جنبه‌های بسیاری به‌شیوه‌ای غیرانتقادی، یا دقیق‌تر، متکی بر پیش‌فرض‌های سرمایه‌داری صورت گرفته بود. از آن‌جا که او مجبور به نشان دادن خصلت انقلابی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است، یعنی همان عنصر مجادله‌برانگیزی که به بحث وارد می‌کند، لاجرم به این سمت سوق می‌یابد که وجود وحدتی پیشین را مسلم فرض کند. اما واکاوی اجتماعات پیش‌سرمایه‌داری از چنین منظری همانقدر نابسنده است که ویژه پنداشتن وحدت آن‌ها. پرداختن به

<sup>31</sup> [به نقل از ترجمه‌ی فارسی ص ۳۱۷ با تغییر یک جمله - م.] Marx 1973, pp. 409-10.

<sup>32</sup> [به نقل از ترجمه‌ی فارسی، ص ۱۶۳ - م.] Marx 1973, pp. 227-8.

<sup>33</sup> [به نقل از ترجمه‌ی فارسی گروندریسه، ص ۶۰ - م.] Marx 1975, p. 106.

مفهوم جدایی، به لحاظ منطقی مبتنی بر این پیش فرض است که وحدتی پیشین وجود داشته است، حتی اگر این وحدت را با خصایلی [مربوط به زندگی] بی‌غل و غش روستایی تعریف نکنیم.

چنان که پیشتر طرح کردیم، بازشناسی ارزش گسترده‌ی امر بدیع سرمایه‌دارانه که در جاهایی از گروندریسه به آن اشاره می‌شود، واجد ویژگی‌هایی پرومته‌ای است. [از این رو] ضروری است که به بررسی انتقادی این خصلت انقلابی و مترقی سرمایه‌داری در نسبت با وضعیت فردی عناصر برده‌واری که در سطح اقتصادی و حقوقی ارائه می‌دهد پردازیم، وضعیتی که استمرار نظام فعلی را برجسته می‌سازد: فراتر رفتن از ساختارهای پیشین، آن چنان که در دیگر متون مارکسیستی، و به‌ویژه سرمایه، به نمایش درآمده، هرگز به اتمام نرسیده است. فارغ از این امر که پیوند دادن حکم استنتاج‌شده از مفهوم انقلاب با سرمایه‌داری کمابیش مشکل‌آفرین جلوه می‌کند، اشاره به این نکته هم ضروری است تأکید مارکس بر ظرفیت بیشینه‌ی فردیت و بر استثمار افراطی آن — یعنی همان عناصر متضادی که ساختار سرمایه‌داری را در هم می‌کوبند — این مخاطره را به همراه دارد که تصویری خطی و پیشرفتی از تاریخ را پیش فرض بگیریم. اما مشکل اساسی گفتمان مارکس در این معادله نهفته است: سرمایه‌داری = کار مزدی = کار آزاد. مقوله‌ی کار آزاد، مادامی که خواه در سطح اقتصادی و خواه حقوقی بر شکل‌های بنده‌وار تفوق یابد [و تشخیص آن‌ها را دشوار سازد]، دقیقاً تحت تأثیر ایده‌ی «کلان روایت» یعنی ایده‌ی سنخ‌نمای تفکر قرن نوزدهمی قرار می‌گیرد. [به بیان دیگر، تلقی کار آزاد به‌مثابه‌ی «کلان روایت» موجب نادیده گرفتن شکل‌های غیرآزاد کار می‌شود]. در واقعیت، شکل‌های اجباری کار هرگز عملاً از افق سرمایه‌داری محو نشده‌اند. از این چشم‌انداز، ساخت پیچیده‌تر مقوله‌ی کار آزاد ضروری است. برخی ابعاد مطالعات پسااستعماری در همین جهت حرکت کرده‌اند و به این مسئله پرداخته‌اند که سرمایه‌داری چگونه عناصر غیرسرمایه‌دارانه را به تبعیت از خود وا می‌دارد.<sup>۳۴</sup> پیشتر رزا لوکزامبورگ در این مسیر به بررسی پرداخته بود و در *انباشت سرمایه* تصدیق می‌کند که سرمایه‌داری هم درون محیطی غیرسرمایه‌دارانه متولد شده و هم به‌صورت تاریخی در دل آن تحول یافته است.<sup>۳۵</sup>

زمان سرمایه در رابطه‌ی وابستگی با دیگر دوره‌های تاریخی وجود دارد و از آن خود سرمایه نیست. از این منظر، اگر عناصر تقابلی‌هایی هم‌چون تاریخ/پیشاتاریخ، انسان/میمون را در بستر «کلان روایت» حذف تمامی عناصر به‌اصطلاح پیشاتاریخ در نظر بگیریم، این تقابلهای تقابلی‌هایی زودگذر جلوه می‌کنند: رابطه‌ی میان تاریخ و پیشاتاریخ به‌شکلی مستمر در پویای سرمایه‌دارانه از نو جان می‌گیرد. اما قائل

<sup>۳۴</sup> از میان مطالعات متعددی که بر چنین مضامینی تمرکز کرده‌اند، می‌بایست مشخصاً به اثر چاکر ابارتی، ۲۰۰۰ اشاره کرد.

<sup>۳۵</sup> See Luxemburg 1913.

بودن به این که شکل‌های بنده‌وار کماکان در افق سرمایه‌داری وجود دارند، نه نافی بداعت ویرانگر سرمایه‌داری در رابطه با ساختارهای تولید گذشته است و نه نافی عنصری که سرمایه‌داری به کار می‌بندد، یعنی عنصر جدایی. اینک با بازگشت به پرسش ابتدایی در مورد رابطه‌ی میان تاریخ و پیشاتاریخ، میان انسان و میمون، تأکید بر این نکته ضروری است که آن چه به ما امکان ساخت ابزارهایی معتبر برای بررسی گذشته می‌دهد، نه مقولات اقتصاد بورژوازی، که دیگر شکل‌های جامعه را اعتبار می‌بخشند، بلکه نقد این مقولات — و از همین رو، قابلیت تفسیر شکل‌های پیشابورژوازی به مثابه‌ی شکل‌هایی بیگانه با شکل‌های بورژوازی — است. در واقع، امکان چنین نقدی تنها در دوره‌ی سرمایه‌داری به میان می‌آید، یعنی دوره‌ای که طبقات اجتماعی به مثابه‌ی تجلیات بی‌واسطه‌ی مناسبات درون تولید ظهور می‌کنند و به این ترتیب، امکان به پرسش کشیدن خود همان شکلی که این طبقات را پدید آورده‌اند فراهم می‌شود. به هر حال، نقطه‌عزیمت تأمل حاضر را جدایی سرمایه‌دارانه شکل داده است: از سوی دیگر، در کلیت گفتمان مارکسی، عنصر جدایی و تفکیک که با اصطلاحاتی هم‌چون *Trennung*، *Spaltung* و *Scheidung* به آن اشاره می‌شود، از اهمیتی اساسی برخوردار است. اینک، به منظور درک بهتر تأمل درباره‌ی شکل‌های پیشاسرمایه‌داری، لاجرم می‌بایست به شکلی عمیق‌تر به غور درباره‌ی مسئله‌ی جدایی، یعنی وجه‌متمایز شيوه‌ی تولید سرمایه‌داری، بپردازیم: «جدایی [Trennung] کار آزاد از شرایط عینی تحقق کار — یعنی جدایی از وسائل کار و مواد کار — پیش شرط [سرمایه] است. به عبارت دیگر: کنده‌شدن و گسلیدن کارگر از زمین به مثابه‌ی آزمون‌کننده‌ی زیست طبیعی او، و بنابراین، فروپاشی مالکیت خرد و آزاد، و مالکیت اشتراکی متکی بر مالکیت نوع شرقی جماعت بر زمین».<sup>۳۶</sup>

جنبه‌ی معرف شيوه‌ی تولید سرمایه‌داری، جدایی فرد از عناصری است که پیشتر با آن‌ها در پیوند بود: همراه با شيوه‌ی تولید سرمایه‌داری فرایندی بسط و گسترش می‌یابد که به ریشه‌کن شدن و غیرطبیعی‌سازی انسان می‌انجامد. سرمایه‌داری به این ترتیب وحدت نفع مشترک را به کلی نابود کرده و افراد را در رقابت علیه یکدیگر قرار می‌دهد، نوعی «جنگ همه با همه»ی تمام‌عیار که در آن، افراد یکدیگر را به مثابه‌ی خریداران یا فروشندگان نیروی کار تلقی می‌کنند: «به این یا به آن شيوه روابط ایجابی از شرایط عینی کار گسسته شده، این روابط نفی شده و از این طریق این افراد را به کارگر آزاد مبدل کرده است؛ همان فرآیند، هم‌هنگام این شرایط عینی کار — زمین، خاک، مواد خام، وسائل معاش، ابزار کار، پول و همه‌ی این چیزها — را بالقوه از بند و پیوندهای تاکنونی‌شان به افرادی که اینک از آن‌ها برکنده شده‌اند، آزاد ساخته است».<sup>۳۷</sup>

<sup>36</sup> [به نقل از ترجمه‌ی فارسی گروندریسه، ص ۳۷۰-م]. Marx 1973, p. 471.

<sup>37</sup> [به نقل از ترجمه‌ی فارسی گروندریسه، ص ۳۹۵-م]. Marx 1973, p. 503.

آنچه سرمایه را از دیگر شیوه‌های تصاحب کار غیر متمایز می‌سازد، این امر است که اجبار وارد به کارگران، نه اجباری بیرونی که اجبار درونی فرایند بلاواسطه‌ی تولید محسوب می‌شود؛ نیروی کار در فرایند تولید ادغام شده است. با این همه، جدایی‌ای که شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری به کار برد و به‌طور مشخص از طریق ابزار جدایی یعنی پول تحقق یافت (حتی در سرمایه نیز اشاره‌ای مستمر به فرآیند جدایی [Scheidungsprozess] وجود دارد که همان فرآیند جدایی سرمایه‌دارانه است)، برای مارکس واقعه‌ای فاجعه‌بار محسوب نمی‌شود. در عوض، در رابطه با مواردی هم‌چون سلطه‌ی اجتماع بر انسان و حضور مناسبات شخصی، که مختص شکل‌های پیش‌سرمایه‌داری است، این واقعه هم‌چون عنصری گسترش‌یابنده جلوه می‌کند.<sup>۳۸</sup> امکان سخن گفتن درباره‌ی استقلال فرد، تنها در نتیجه‌ی انهدام مناسبات شخصی، که با حضور یک Gemeinwesen (یعنی یک جماعت) ممکن می‌شود، فراهم می‌آید.

چنان که مشاهده کردیم، فرد و جامعه، در معنای حقیقی آن، مقدم بر شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری اموری تصورناپذیر هستند. اما اینک درک این مسئله ضروری است که بازشناسی فردیت، همراه با ماهیت مستقل آن، چگونه با حضور یک ساختار اجتماعی قدرقدرت سازگار می‌شود. در وهله‌ی نخست، می‌توان مشاهده کرد که طبق نظر مارکس، پیوندی تنگاتنگ میان استقلال و انزوا وجود دارد. به‌نظر می‌رسد که عنصر انزوا در غیاب فردیتی خودمختار و مستقل تصورناپذیر باشد: «تفرد انسان خود نتیجه‌ی فرآیندی تاریخی است. ... مبادله ابزار و میانجی عمده‌ی این افراد <و پراکندگی> است».<sup>۳۹</sup> از سوی دیگر، «انزوای فردی «کارگران» کماکان حاکی از استقلال نسبی آنان است».<sup>۴۰</sup> به‌بیانی ساده انزوا عنصری ویران‌گر نمی‌سازد، چرا که استقلال کارگر را پیش‌فرض می‌گیرد، امری که در بستر شکل‌های پیش‌سرمایه‌داری، که در آن‌ها فرد به‌شکلی «مضاعف» به اجتماعش پیوند خورده، غیرقابل‌تصور است. مفهوم فرد جهانشمول که قادر به زندگی‌بخشی به مجموعه‌ی بی‌پایانی از مناسبات اجتماعی است، فقط و فقط منوط به وجود شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است:

نخستین بار در سده‌ی هجدهم، در «جامعه‌ی بورژوازی» است که شکل‌های گوناگون ساخت‌وبافت جامعه در برابر انسان منفرد، به‌منزله‌ی ابزاری صرف برای تحقق هدف‌های خصوصی او ظاهر می‌شوند، هم‌چون ضرورتی برون‌ی؛ اما این دوران که چنین دیدگاه‌هایی را می‌آفریند، دیدگاه‌های افراد جدافتاده از یک‌دیگر را، همانا دورانیست مبتنی بر تا آن‌زمان، پیشرفته‌ترین روابط اجتماعی (و از این دیدگاه، روابطی عمومی و فراگیر). انسان به معنای

<sup>38</sup> Marx 1973, p. 4. See Givsan 1981, pp. 175–7.

<sup>39</sup> Marx 1973, p. 496. [م - ۳۸۹ - ترجمه‌ی فارسی ص ۳۸۹ - م]

<sup>40</sup> Marx 1973, p. 589.

دقیق کلمه، حیوانی‌ست سیاسی، آن‌هم نه فقط حیوانی دوستدار و جویای زندگی گروهی، بلکه حیوانی که تنها در جامعه می‌تواند خود را به‌مثابه‌ی فرد متمایز کند<sup>۴۱</sup>

بنابراین، از آن‌جا که انزوا وجود فرد را همراه با استقلال پیش‌فرض می‌گیرد، اشارات به آن [در متن مارکس] صرفاً اشاراتی منفی نیست. علاوه‌براین، فردهایی که از آن‌ها سخن می‌گوییم، صرفاً نتیجه‌ی سازوکارهای درونی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری نیستند، بلکه طغیان‌های سوژکتیو نیروی کار که ثبات ظاهری نظام را تهدید می‌کنند، به‌شکلی مداوم از فرد گذر می‌کند و موجب دگرگونی آن می‌شود.<sup>۴۲</sup>

به‌هرحال، چشم‌انداز مارکسیستی نمی‌تواند بنیانش را بر بازنمایی افرادی مطلقاً خودمختار قرار دهد. رویکرد مارکس در مقدمه‌ی ۱۸۵۷ که در تقابل قرار داشت با ادعای اقتصادسیاسی‌دانان کلاسیک و فیلسوفان حقوق طبیعی، یعنی سازندگان بنیاد «رابینسون کروزوئه» مابِ اقتصاد،<sup>۴۳</sup> این بود که نقطه‌عزیمت را باید «تولید اجتماعاً معین افراد»<sup>۴۴</sup> قرار داد، نه فردیتی مجزا و جداشده از بستری اجتماعی. به این ترتیب، از نظر مارکس، اشاره به افراد بدون توجه به بستر اجتماعی‌شان امری بی‌معناست، چراکه آن‌ها همواره و پیشاپیش در حال کار درون یک جامعه قرار دارند. در این معنا، می‌توان تصدیق کرد که امکان انزوا سوبیه‌ی دیگر جامعه‌گرایی [sociality] را شکل می‌دهد: «این وابستگی متقابل و همه‌جانبه‌ی افراد که نسبت به یک‌دیگر بی‌اعتنا هستند، پیوستار اجتماعی‌شان را می‌سازد. این پیوند اجتماعی در ارزش مبادله‌ای تجلی می‌یابد...»<sup>۴۵</sup> شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، که

<sup>41</sup> Marx 1973, p. 84. [ترجمه‌ی فارسی ص ۴۲ - م.]

نک به کل متن اصلی:

*"der Mensch ist . . . ein zoon politikon, nicht nur ein geselliges Tier, sondern ein Tier, das nur in der Gesellschaft sich vereinzeln kann"*

نک به:

Dumont 1977; Dumont 1983

در رابطه با رابطه‌ی مارکس و ارسطو، مشخصاً نک به:

Vadee 1992, pp. 327–8; Schwartz 1979

<sup>۴۲</sup> در رابطه با فعال‌سازی مجدد عنصر سوژکتیویته‌ی کارگر در دل پویه‌های حال حاضر، نک به:

Gambino 2003

<sup>۴۳</sup> در رابطه با مفهوم رابینسونی، نک به:

Janoska (ed.) 1994, p. 30; Iacono 1982

<sup>44</sup> Marx 1973, p. 83. [ترجمه‌ی فارسی ص ۴۱ - م.]

<sup>45</sup> Marx 1973, p. 156 [ترجمه‌ی فارسی، ص ۱۰۵ - م.]

در رابطه با تأثیر دوسویه‌ی جامعه‌گرایی و بی‌اعتنایی، نک به:

Lohmann 1991

همواره شمه‌ای از ابهام وضعیت فردی بر خود دارد، بر هم‌داستانی میان جامعه‌گرایی و انزوا بنیان نهاده شده است، [یعنی، هم‌داستانی] میان توسعه‌ی شتابزده‌ی مناسبات اجتماعی و پیدایش ساختاری از بی‌اعتنایی. با این حال، تفکر مارکس در رابطه با این موضوع با نوعی دوگانگی میان فرد-جامعه تعریف نمی‌شود. بلکه، ارجاع او به مناسبات اجتماعی، منجر به «پیچیده‌شدن» مسئله‌ی پیوند فرد-جامعه می‌شود. حتی می‌توان تصدیق کرد که مارکس نوعی تفوق مناسبات بر افراد را اصل قرار می‌دهد: «جامعه حاصل جمع افراد نیست، بلکه مجموعه‌ی روابط و مناسباتی است که این افراد با یکدیگر دارند».<sup>۴۶</sup>

سلطه‌ی ارزش مبادله‌ای که وجه‌مميز نظام سرمایه‌داری است، به برانگیختن عنصری از اجبار فردی می‌انجامد، یعنی، نفی امکان خودمختاری و استقلال که به نوعی ضمیمه‌ی صرف یک سازوکار اجتماعی بیرونی فرومی‌کاهد، ضمیمه‌ای که خود را در مجموعه‌ای از مناسبات اجتماعی، که در قالب مناسبات سلطه پیکربندی شده‌اند، مفصل‌بندی می‌کند. از این منظر، در نظر مارکس بیگانگی در هر مفهومی که مبتنی بر ذات‌انگاری جامعه در برابر فرد باشد رخ می‌نمایند: اگر بخواهیم از اصطلاحاتی که مارکس بعدتر بسط داد استفاده کنیم، باید گفت که جامعه نوعی «عینیت شبیح‌گون» را به ما ارائه می‌دهد، تا به آن پایه که این امر از نظر او شامل قربانی شدن جامعه‌ی موجود می‌شود، نه قربانی شدن فرد برای جامعه. [نزد مارکس] مفهوم جامعه ذات‌انگاری نمی‌شود، بلکه — در مقابل — واسازی می‌شود.<sup>۴۷</sup> در بستر مذکور، ارزش مبادله به هر حال از کالاها استقلال می‌یابد، وجودی مجزا کسب می‌کند و خود به یک کالا، یعنی پول، بدل می‌شود:

... قدرتی که هر فرد بر فعالیت دیگران یا بر ثروت اجتماعی اعمال می‌کند، در او به عنوان صاحب ارزش‌های مبادله‌ای یا پول وجود دارد. وی قدرت اجتماعی و نیز پیوندش را با جامعه، در جیب خود حمل می‌کند. ... در ارزش مبادله، رابطه‌ی اجتماعی افراد به رفتار اجتماعی چیزها، توانایی شخصی به توانایی چیزوار بدل می‌شود.<sup>۴۸</sup>

قدرت اجتماعی به‌صورتی تنگاتنگ در پیوند با پویه‌ی پول قرار دارد، یعنی در پیوند با عنصری تفردیافته و مجزاگشته که این امر پیامد ضروری توسعه‌ی ارزش مبادله است. در این روایت، آزادی فردی و تبعیت

<sup>46</sup> Marx 1973, p. 265. [ترجمه‌ی فارسی ص ۱۹۶ - م.]

<sup>۴۷</sup> در رابطه با واسازی مارکسیستی مفهوم جامعه، نک به:

Basso 2001

<sup>48</sup> Marx 1973, p. 157. [ترجمه‌ی فارسی، ص ۱۰۵ - م.]

از قدرتی عینی<sup>۴۹</sup> دو روی یک سکه هستند. مارکس به این ترتیب به افسون‌زدایی از «فرانمود» آزادی و برابری می‌پردازد که «دموکراسی را وسوسه‌انگیز نشان می‌دهد»: اگر از سپهر گردش جدا شویم و به «زآغه‌ها»ی تولید سر بزیم، هریک از عناصر مورد بحث به ضد خود بدل می‌شوند.<sup>۵۰</sup>

در بررسی تزویر آزادی و برابری می‌توان پیوند میان مفهوم استقلال و «اعتبار برابر» [Gleichgültigkeit] را درک کرد. «اعتبار برابر» در معنای تحت‌اللفظی کلمه به معنای بی‌اعتنایی است، به این معنا که ایده‌ی جدایی متقابل افراد [از یکدیگر] را پیش‌فرض می‌گیرد، امری که تسلیم مشترک افراد بر قدرت اجتماعی حاکی از آن است: پیوند اجتماعی نه با پیوندی واقعی میان افراد بلکه با خودبه‌خودشدن این روابط منطبق است. بی‌اعتنایی ذاتی جامعه‌ی بورژوازی حاکی از ماهیتی دوگانه است: از یک‌سو، برابری میان افراد، که ثمره‌ی تسلط ارزش مبادله‌ای است، موجب خلق مناسباتی اجتماعی می‌شود؛ از سوی دیگر، تنها پیوند میان افراد چیزی نیست جز فقدان پیوند، یا به بیان بهتر، تسلیم مشترک آن‌ها به قدرتی عینی و بیگانه که در پول مادیت می‌یابد. در چنین بستری که آزاد و برابر تلقی می‌شود [اما] افراد در آن محمل و ابزار مبادله‌ای نامحدود هستند، پول کارکردی تعیین‌کننده ایفا می‌کند: «پول، خود/امر مشترک [یا جماعت - Gemeinwesen - community] است و نمی‌تواند امر مشترک دیگری را بر فراز خود تحمل کند».<sup>۵۱</sup> ذکر این نکته مهم است که اصطلاح Gemeinwesen در گروندریسه به صورت کلی دلالت بر شکل‌های پیشاسرمایه‌داری دارد که سرشت‌نشان آن‌ها پیوند بی‌واسطه با زمین است؛ اما در قطعه‌ای که ذکر شد برای اشاره به چیزی آمده که «هستی مشترک» وسایل تولید سرمایه‌داری، یعنی پول، را شکل می‌دهد.<sup>۵۲</sup> پول در رویارویی با فرد خود را به‌مثابه‌ی نشانه‌ای دال بر تصادف جلوه می‌دهد. وجه‌میزه‌ی روایتی که این وضع حاکی از آن است، ازهم‌گسستن تمامی شکل‌های اشتراکی است: کارگر دیگر با وسایل کارش یکی نیست.

به این ترتیب، تنها از رهگذر شکل تولید سرمایه‌داری است که می‌توان از جامعه، به‌معنای دقیق این اصطلاح، سخن گفت؛ یعنی از رهگذر شکلی که در آن کالاها به شکل عام سازمان‌دهی بدل می‌شوند و فعالیت مولدی که آن کالاها را تولید می‌کند، به کارکرد غالب [جامعه] بدل می‌شود. نظام سرمایه‌داری، مادامی که متکی است بر تولید برای تولید و نه تولید برای مصرف، از افراد انتزاعی را طلب می‌کند که مارکس آن را انتزاع ارزش‌های مشخص مصرف، نیازها و منافع تعریف می‌کند. اگر صاحبان کسب‌وکار

<sup>49</sup> See Postone 1993.

<sup>50</sup> See Marx 1973, pp. 106–7

<sup>51</sup> Marx, 1973, p. 223. [ترجمه‌ی فارسی ص ۱۵۹ - م]

<sup>52</sup> در رابطه با مفهوم *Gemeinwesen* در مارکس متأخر نک به: Riedel 1992, pp. 851–2

بخش عمده‌ی سود سرمایه را مصرف می‌کردند، دیگر نمی‌توانستیم از سرمایه‌داری سخن بگوییم بلکه با شکل‌های پیشا سرمایه‌داری سروکار داشتیم. تنها در ساختار سرمایه‌داری است که تولید به‌مثابه‌ی عنصر اساسی به‌شکلی آزادانه شکوفا می‌شود، چراکه وسایل تولید و مناسبات مالکیت علاوه بر غیرشخصی شدن تاریخی هم شده‌اند. صورت‌بندی اجتماعی در معنای تحت‌اللفظی آن در روایت معاصر اقتصاد جهانی محسوب می‌شود، چراکه بزرگ‌ترین واحد اجتماعی‌ای است که فرایندهای تاریخی در آن متقابلاً به‌یکدیگر وابسته می‌شوند.<sup>۵۳</sup> از این منظر، واکاوی فرایندهای روزمره‌ی جهانی‌سازی این امکان را می‌دهد که بن‌مایه‌ی مارکسیستی ماهیت جهانی سرمایه را به‌لحاظ ساختاری از نو مطرح کنیم.

اگر سرمایه را به‌مثابه‌ی رابطه‌ای اجتماعی و نه یک چیز درک کنیم، متوجه وجود نیروی ساختاری و ذاتی ستیزه‌آمیزی در آن می‌شویم. این نیروی ستیزه‌آمیز زمانی به‌وقوع می‌پیوندد که نیروی کار و سرمایه‌داران منفرد تمایل داشته باشند از تعهدات متقابل [با یک‌دیگر] شانه خالی کنند: نیروی کار از طریق تصدیق آزادی‌اش به‌شکلی سیاسی و از رهگذر استقلال، و سرمایه‌داران منفرد از طریق حفظ برتری طبیعی یا همان برتری اقتصادی امر عینی. به این ترتیب، با سازوکاری اجتماعی سروکار داریم که سرشت‌نشان آن وجود سلسله‌مراتبی میان چهره‌های مختلف کار است: باین‌همه، چنین نیروی اجتماعی‌ای وابسته است به صاحبانش، آن‌هم مادامی که آن‌ها تشخیص‌یابی شرایط کاری منفک‌شده باشند، نه سرشت‌نمای اجتماعات پیشا سرمایه‌داری مادامی که شامل حاکمان سیاسی یا دینی می‌شوند. این ابزار برتری وجه بنیادین فرایند انتزاع محسوب می‌شود که مبتنی است بر به تبعیت درآوردن شکل‌های پیشین کار. شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، مادامی که مبتنی بر مناسبات اجتماعی باشد، تابع قسمی سیاست‌زدگی شدید است.<sup>۵۴</sup> جامعه، که در پیوند با نظام سرمایه‌داری قرار دارد، خود را نه صرفاً به‌مثابه‌ی برساختی مصنوع، بلکه هم‌چنین به‌مثابه‌ی ساختاری پیکربندی می‌کند که پادمیمیزی [counter-distinguished] آن عدم‌تقارنی ذاتی است. جامعه‌ی سرمایه‌داری از طریق «جا کردن» افراد در نقش‌های اجتماعی‌شان، بر مبنای تملک پول به آن‌ها تفرد می‌بخشد و به این طریق زمینه‌ی «بردگی» سیاسی «آزادی ظاهری» کار را فراهم می‌سازد.

طبقه (در معنای دقیق آن) در واکاوی گروندریسه نشانه‌ی منحصربه‌فرد نظام سرمایه‌داری را بازنمایی می‌کند و مقصود از آن هرگز پایه‌ریزی عنصری نیست که قابل تعمیم به تمامی دوران‌های تاریخی باشد. حتی اگر بتوان وجود مناسبات طبقاتی را پیش از سرمایه‌داری تشخیص داد، کماکان باید توجه داشت که وجود تقابل طبقات در شکل‌های پیشا سرمایه‌داری هرگز موجب فرسودن وحدت انسان‌زمین نمی‌شد:

<sup>۵۳</sup> از میان آثار متعددی که بر مسئله‌ی مورد بحث تمرکز می‌کنند، مشخصاً نک به: Arrighi and Silver 1999

<sup>۵۴</sup> See Balibar and Wallerstein 1988.

تنها سرمایه‌داری است که موجب فرسودن این وحدت شده است. سرمایه‌داری پایه‌گذار عمده‌ترین شیوه‌ی تولید حقیقتاً اجتماعی، در معنای گسترده و عام این اصطلاح، است، شیوه‌ی تولیدی که جامعه‌گرایی در آن خود را به‌مثابه‌ی «چهره‌ی» دیگر طبیعت متوالی منفرد جلوه می‌دهد.

سرشت‌نشان این روایت این است که در آن، ستیزه‌جویی ساختاری جامعه‌گرایی را به دو نیم «پاره کرده است». به این ترتیب، مناسبات اجتماعی، به لحاظ عدم‌ثبات بنیادین‌شان، ماهیتی بلاواسطه سیاسی به خود می‌گیرند. از این منظر، «به‌عنوان نمونه، کارگر در جامعه‌ی بورژوازی موجودی است [به‌لحاظ] ابژکتیو سراسر غایب، با حضوری سوژکتیو؛ اما اشیایی که رودرروی او قرار دارند، اینک به نظام حقیقی زندگی جمعی [Gemeinwesen] تبدیل شده‌اند، چیزهایی که او از آن‌ها و آن‌ها از او، تغذیه می‌کنند».<sup>۵۵</sup>

به این ترتیب، کارگر به یک سوژکتیویته‌ی محض بدل می‌شود، سوژه‌ای فاقد ابژه، مبتنی بر یک زمان‌مندی ازهم‌گسسته (کار گذشته و کار فعلی) و مبتنی بر عدم‌تقارنی میان طبقات که محرک این عدم تقارن، پول، یا «نظام حقیقی زندگی جمعی»، و کیفیت‌گذرای آن است. تصور این جنبه از سوژکتیویته در شکل‌های اجتماعی پیشاسرمایه‌داری یکسره ناممکن بود، یعنی در جایی که انسان، هم‌چون «بند ناف»، وابسته به اجتماع [Gemeinwesen] بود (که البته در این مورد، با پول بازنمایی نمی‌شد) و بنابراین، نمی‌توانست در تضاد با آن قرار بگیرد. به یاد داشتن این نکته همواره ضروری است که وجه‌متمایزگی کلیت‌گفتمان مارکسی تصدیق عدم‌تقارن میان بورژوازی (در مقام طبقه‌ای مشخص) و پرولتاریا (در مقام «جهانشمولی یک جزء») است، آن‌هم مادامی که [پرولتاریا] گرایش به غلبه بر افق طبقاتی جامعه دارد و از همین‌رو، حتی در درون خود، خود را به‌مثابه‌ی یک طبقه ارائه می‌کند.

با این‌همه، مفهوم نیروی کار به‌مثابه‌ی توان درک می‌شود، به‌مثابه‌ی یک پویه [dynamis]، و اگر بخواهیم از تعریفی که مارکس بعدتر در سرمایه ارائه داد استفاده کنیم، باید بگوییم به‌مثابه‌ی «حاصل جمع تمامی توانایی‌های ذهنی و فیزیکی که در یک موجود انسانی وجود دارد».<sup>۵۶</sup> مناسبات سرمایه‌داری خود را بر تفاوت میان نیروی کار، همراه با خصلت فعالانه‌اش، و کار انجام‌شده‌ی مؤثر (بالفعل) متکی می‌کند. به‌محض آن که کسی چیزی را که صرفاً وجودی همچون یک امکان دارد می‌فروشد، آن چیز را دیگر نمی‌توان از مادیت کارگر مجزا ساخت: «مادام که کار قرار است به لحاظ زمانی، یعنی به‌طور زنده موجود باشد، فقط می‌تواند به‌مثابه‌ی سوژه‌ی زنده حاضر باشد، از این طریق که به‌مثابه‌ی بالقوگی یا

<sup>55</sup> Marx 1973, p. 496. [م - ۳۸۹ - ص ۳۸۹]

<sup>56</sup> Marx 1952, p. 79.

توانایی، به‌مثابه‌ی امکان، موجود است؛ یعنی به‌مثابه‌ی کارگر موجود است. بنابراین، تنها ارزش مصرفی‌ای که می‌تواند تقابلی با سرمایه ایجاد کند، کار است»<sup>۵۷</sup>

جامعه در معنایی مطابق با شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، [یعنی، با در نظر گرفتن] ساختار دوگانه‌ی آن، بی‌ثباتی‌ای اساسی را به نمایش می‌گذارد که نه فقط به تضادهای درونی‌اش، بلکه به طغیان‌های سوپژکتیوی هم که همواره ماهیت درهم‌فشرده‌اش را مورد هجوم قرار می‌دهد، مربوط می‌شود. شرح مارکس از تضاد بین «نمودهای» آزادی و برابری بر ابهامات این دست عناصر و «حیات عریانی» که در تقابل با آن قرار می‌گیرد اشاره دارد: سوپژکتیویته‌ی فاقد ابژه‌ی کارگر که تلاش دارد خود را از ماهیت متوالی کار بکاهد تا «به کارگری مولد بدل شود، به این ترتیب، نه بخت‌یار که بدبخت است»<sup>۵۸</sup>.

این مقاله ترجمه‌ای است از:

Basso, Luca (2013), *Between Pre-Capitalist Forms and Capitalism: The Problem of Society in Grundrisse*, in “In Marx’s Laboratory” edited by Bellofiore, Starosta and Thomas, pp. 331-346, Brill Publication, Leiden and Boston.

## منابع:

- Arrighi, Giovanni and Beverly J. Silver 1999, *Chaos and Governance in The Modern World System*, Minneapolis-London: University of Minnesota Press.
- Balibar, Etienne and Immanuel Wallerstein 1988, *Race nation classe. Les identités ambiguës*, Paris: La Decouverte.
- Basso, Luca 2001, ‘Critica dell’individualismo moderno e realizzazione del singolo nell’*Ideologia tedesca*’, *Filosofia politica*, 2: 233–56.
- Basso, Luca 2012a [2008], *Marx and Singularity. From the Early Writings to the ‘Grundrisse’*, translated by Arianna Bove, Leiden: Brill.
- Carandini, Andrea 1979, ‘*L’anatomia della scimmia*’. *La formazione economica della società prima del capitale*, Turin: Einaudi.
- Chakrabarty Dipesh 2000, *Provincializing Europe. Postcolonial Thought and Historical Difference*, Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Dumont, Louis 1977, *Homo aequalis. Genèse et épanouissement de l’idéologie économique*, Paris: Gallimard.

<sup>57</sup> Marx 1973, pp. 271–2. [م. با تغییر یک کلمه – م.]

<sup>58</sup> Marx 1952, p. 251.

- Dumont, Louis 1983, *Essais sur l'individualisme. Une perspective anthropologique sur l'idéologie moderne*, Paris: Seuil.
- Gambino, Ferruccio 2003, *Migranti nella tempesta. Avvistamenti per l'inizio del nuovo millennio*, Verona: Ombre Corte.
- Gilbert, Alan 1981, *Marx's Politics. Communists and Citizens*, New Brunswick: Rutgers University Press.
- Givsan, Hassan 1981, *Materialismus und Geschichte. Studie zu einer radikalen Historisierung der Kategorien*, Frankfurt: Peter Lang.
- Hindess, Barry and Hirst, Paul 1975, *Precapitalist Modes of Production*, London: Routledge and Kegan Paul.
- Hobsbawm, Eric J. 1964, 'Introduction', in Marx 1964.
- Iacono, Alfonso Maurizio 1982, *Il Borghese e il selvaggio: l'immagine dell'uomo isolato nei paradigmi di Defoe, Turgot e Adam Smith*, Milan: Franco Angeli.
- Janoska, Judith (ed.) 1994, *Das 'Methodenkapitel' von Karl Marx*, Basel: Schwabe.
- Janoska, Judith (ed.) 1994, *Das 'Methodenkapitel' von Karl Marx*, Basel: Schwabe.
- Krahl, Hans Jürgen 1971, *Konstitution und Klassenkämpfe*, Frankfurt: Verlag Neue Kritik.
- Lefort, Claude 1978, *Les formes de l'histoire. Essais d'anthropologie politique*, Paris: Gallimard.
- Lohmann, Georg 1991, *Indifferenz und Gesellschaft*, Frankfurt: Suhrkamp.
- Luxemburg, Rosa 1913, *Die Akkumulation des Kapitals*, Berlin: Vorwärts.
- Marcuse, Herbert 1928, 'Beiträge zu einer Phänomenologie des Historischen Materialismus', *Philosophische Hefte*, 1: 45–68.
- Marx, Karl 1857–8a [1987], *Economic Manuscripts of 1857–58*, in Marx and Engels 1975–2005, Vol. 29.
- Marx, Karl 1952 [1890], *Das Kapital. Kritik der politischen Ökonomie, Erster Band, Buch I: Der Produktionsprozess des Kapitals*, in Marx and Engels 1956–1990, volume 23.
- Marx, Karl 1964, *Pre-Capitalist Economic Formations*, London: Lawrence and Wishart.
- Marx, Karl 1973 [1857–8], *Grundrisse*, translated by Martin Nicolaus, Harmondsworth: Penguin.
- Marx, Karl 1975, *El Capital. Tomo 1*, translated by Pedro Scaron, Mexico City: Siglo XXI.
- Negri, Antonio 1998 [1979], *Marx oltre Marx. Quaderno di lavoro sui "Grundrisse"*, Rome: manifestolibri.

- Postone, Moishe 1993, *Time, Labor and Social Domination: a Reinterpretation of Marx's Critical Theory*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Riedel, Manfred 1992, 'Gesellschaft- Gemeinschaft', in Brunner, Conze and Koselleck (eds.) 1992.
- Rovatti, Pier Aldo 1973, *Critica e scientificità in Marx*, Milan: Feltrinelli.
- Schmidt, Alfred 1971a, *Geschichte und Struktur. Fragen einer marxistischen Historik*, Munich: Hanser.
- Schwartz, Nancy L. 1979, 'Distinction Between Public and Private Life. Marx on the *zoon politikon*', *Political Theory*, 2: 245–66.
- Sofri, Gianni 1969, *Il modo di produzione asiatico*, Turin: Einaudi.
- Vadee, Michel 1992, *Marx penseur du possible*, Paris: Klincksieck.
- Wilson Hugh T. 1991, *Marx's Critical/ Dialectical Procedure*, London: Routledge.